

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد بدین بوم و بر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Iran's M.

آئینه ایران

حزب کار ایران – توفان

۱۸ جون ۲۰۱۱



به بهانه سی امین سالگرد جانباختن رفیق نادر رازی کارگرزمنده توفانی

مردم ایران قهرمانان خود را می سازند و علی رغم میل پاره‌ای از اپوزیسیون خجول و رفرمیست و سازشکار، به ویژه در خارج از کشور، این کار را در آینده نیز خواهند کرد. این مردم ایرانند که از آنها که در زندان‌ها مقاومت کرده‌اند پرچم می سازند و قهرمان می پرورند، زیرا در مقاومت آنها، مقاومت خود را، امید به پیروزی خود را، ضعف دشمن را، شکست وی را در مقابل مقاومت مردم می بینند که مرگ را به هیچ می گیرند. رفیق نادر رازی یکی از هزاران قهرمان ایران است که در زندان جمهوری اسلامی حماسه آفرید، شکنجه را به هیچ گرفت و به جلادان جمهوری اسلامی و تمام دستگاه کثیف و سرکوب اسلامی تف ریخت و از حزبش و آرمان پرولتاریا قاطعانه دفاع نمود.

ملت‌های جهان در مبارزه خود برای زندگی بهتر همواره با دشمنان آزادی و استقلال، با بهره کشان و همدستان آنها مبارزه کرده‌اند و در این مبارزه سرنوشت مبارزان از شباهت‌های فراوانی برخوردار است. آ‌ها نیز چون ما تکیه بر سنت‌های انقلابی مردمشان می گذارند تا الهام بخش نسل جوان باشد. یاد نامه زیر در تابستان ۱۳۶۰ توسط کمیته مرکزی حزب کار ایران (توفان) در ایران منتشر شد و اینک آن را به مناسبت سی امین سالگرد جانباختن رفیق جوان

و دلاور حزبمان نادر رازی به چاپ می‌رسانیم و یاد او و تمامی جانب‌باختگان راه آزادی و سوسیالیسم را گرامی می‌داریم.

یادش گرامی باد!

هیأت تحریر

خرداد ماه ۱۳۹۰

.....

این قامت رشید به خون پییده

این نوگل پرپر شده

این یار خاطر جعفر نژاد دلاور

رفیق نادر رازیست

که اینک در توفان سرود و حماسه‌ها

حماسه می‌افزیند

این یل خراسان، سلف ابومسلم و سرداران و پسیان

این رفیق نادر رازیست

که در سیاهی شب ایران

از آسمان غمزده و پرستاره ما فرو افتاده است

کسانی که تاریخ را بی‌پیش می‌برند توده‌های میلیونی رنج و کار هستند و این نیروی رزمنده را هیچ خاموشی نیست. اما گاه کسانی پیدا می‌شوند که با زندگی خویش تاریخ می‌نویسند و مرگشان نیز نقطه سرخی در تاریخ است. رفیق نادر رازی نیز از آن جمله افراد بود.

رفیق نادر رازی زندگی سیاسی خویش را از اوایل سال ۵۶ با آشنائی با متون مارکسیستی – لنینیستی و مطالعه آنها آغاز نمود، اهتمام وافرویی در شناخت علم قوانین تکامل جامعه به زودی وی را به یک کادر ورزیده سیاسی و آگاه مبدل نمود، آنچنانکه با آغاز سال ۵۷ سال خونین انقلاب، رفیق از چهره‌های فعال و به مثابه یک نیروی زوال‌ناپذیر شناخته شد. پخش اعلامیه، روشننگری در میان توده‌ها، سازماندهی تظاهرات، تسخیر شهربانی و رفیق را برای جذب خصائل یک رهبر نوین برای توده‌ها و برای بعدها آماده ساخت. رفیق بعد از انقلاب همکاری خویش را با گروه‌های چپ آغاز نمود و سپس به همت وی و چند تن دیگر انجمن فعالیت مشترک دانشجویان و دانش آموزان بجنورد تشکیل شد. وی از همان ابتداء علیه حزب توده مزدور موضع‌گیری قاطعی داشت. سخت‌گیری و تأکید او بر روی نقطه نظرات سیاسی خویش و به علاوه بیانات منطقی و برنده او در مقابل تمامی اپورتونیست‌ها باعث شد تا او حزب پرافتخار کار ایران (توفان) را به عنوان تشکیلات پرولتاریائی ایران بپذیرد و اندکی بعد رفیق نادر به همراه سایر رفقاء به تاریخ اردیبهشت [ثور] سال ۵۸ کمیته ولایتی بجنور را پایه‌گذاری کرد و از آن پس است که زندگی حزبی رفیق آغاز می‌گردد. رفیق نادر از فهم سیاسی بسیار بالا و توانائی فراوانی در تبلیغ و ترویج و جلب افراد برخوردار بود. هم اکنون بسیاری از رفقای ما زندگی حزبی خویش را مدیون تلاشهای پیگیرانه رفیق در توضیح مارکسیسم – لنینیسم و مواضع حزب می‌باشد.

رفیق معتقد بود که یک کمونیست باید بتواند با خصوصیات توده های کارگر از نزدیک آشنا گشته و زندگی و کردار را نمونه زندگانی یک کارگر آگاه و انقلابی گرداند و او که کارگر جوشکار بود و از بام تا شام با این طبقه سرو کار داشت، توانسته بود تمامی استعدادها و خصلتهای عالی این طبقه را در خویش جمع گرداند. او کارگری بود که توانسته بود در تشکیل بسیاری سندیکاها کارگری مؤثر باشد. پشتکار رفیق در ایجاد و گسترش تشکیلات کارگری که باعث نمایشات با شکوه اول ماه می در بجنورد گردید و هنوز هم بسیاری از کارگران بجنوردی سخنان دلنشین رفیق نادر را به گوش دارند که آنها را به اتحاد و تشکل و مبارزه برای برقراری حکومت زحمتکشان فراخواند. رفیق بر این اعتقاد بود که "اگر رفیقی بخواهد به عنوان یک کارگر شایستگی خود را در میان کارگران نشان دهد باید از عهده کارهای سنگین برآید و با زندگی بیامیزد تا آنها را آگاه به منافع طبقاتی خویش نماید."

با فرارسیدن جنگ ایران و عراق رفیق نادر بنا بر رهنمود حزب داوطلبانه رهبری یکی از گروههای اعزامی به جبهه جنگ برای دفاع از میهن را به عهده گرفت و با اعتقاد به این که "حزب ما باید هر چه بیشتر در صحنه مبارزات اجتماعی شرکت کند و تا تاریخ زندگی سراسر مبارزه حزب، با قهرمانیها و دلاوریهای ما نگاشته نشود، ما نمی توانیم در میان تودها جای واقعی خویش را بیابیم و از حمایت آنان برخوردار گردیم." رفیق دومه ماه تمام با ایثارگریهای بسیار برای دفاع از سرزمین رنج و کار کوشید.

رفیق نادر رازی در ۲۱ خرداد ماه ۱۳۶۰ به اتهام شرکت در تظاهرات با شکوه مردم بجنورد در دفاع از آزادی به همراه ۱۱ تن دیگر دستگیر و در زندانهای بجنورد و شیروان زندانی شد. رفیق چهارماه و ۱۰ روز در زیر شکنجه طاقت فرسای رژیم حاکم بر ایران مقاومت کرد.

رفیق نادر به همراه سایر زندانیان به مدت یک هفته برای اعتراض به رفتار دد منشانه پاسداران اعتصاب غذا نمودند. رفیق به خاطر این اعتصاب و شکنجه های پاسداران خونریزی معده کرد و به بیمارستان منتقل شد. پس از آن زندانیان را به زندان وکیل آباد مشهد منتقل نمودند. رفیق تا واپسین لحظات حیات از داخل زندان با پیامهای رفقاییش را تشویق به پایداری و ادامه مبارزات به حق حزب می نمود.

یکی از رفقای هم بندش چنین از او یاد می کند:

"از لحظه اول دیدار، همه تجربه بود و عشق و ایمان، همه درس بود، درسهای از ۲۱ بهار زندگیش در زحمت و رنج که بیدریغ به دیگرانش می بخشید. چه خوشبخت رفقای که با او بودند پیش از من و همه حسرتی از آن بود که چرا زودتر ندیدمش و کینه ام افزون که جلاد از وحشت، با وحشت، خون سرخش را بر بیابان سرد و ساکت فروپاشید و جشن گرفت. رفتن سرخ نهالی که همه جنگل بود، و غافل از این نهال سرافراز که چه دانه ها که نگاشت؟ چه ثمره ها که نداد؟ خون گرمش! همه دوستش داشتند به خاطر انسانیتش، به خاطر ایمانش، به خاطر تسلطش بر لحظه ها، و چه راستین و عاشقانه ایستاد که هرگز هیچ حرکت وحشیانه دژخیم غافلگیرش نکرد و هیچ تلاش و تمهید مذبحخانه دژخیم خامش نکرد. چنان سریع و روشنگرانه شرایط را تحلیل و اصولترین راه را پیشنهاد می کرد که هیچکس را یارای مخالفت نبود. در تشکیلات زندان روح و جوهر زندگی بخش بود. با رفیق و همراه با وفایش اصغر که همه آرامشش را می ستودند و از افتادگی و رفعت قلبش سخنها بود.

این دو رفیق چنان در زندان زنده بودند که مرگشان نیز همه زندگی بود. خوب به خاطر دارم روزهای اول آشنائی با آنها را که رفیق نادر چگونه برای فریب دژخیمان مزدور آدلف خمینی بسیار کم آفتابی می شد و دائما در سلول خود همراه رفیق اصغر مشغول مطالعه قرآن و کتب دیگر مذهبیون بود. و روزی که برای اولین بار به "دادگاه انقلاب" اعزام شدند و ما دیگر رفیق اصغر را ندیدیم، نزد من آمد و دفترچه کوچکی را که همیشه همراه خود داشت

به من داد و بعدها دیدم که در این دفترچه لیست آیاتی از قرآن است که او برای بحث با مذهبیین، آنها را جمع آوری کرده بود و هنگامیکه ضعف خودم را در فلسفه برایش گفتم بلافاصله از فردای آنروز با تهیه چند کتاب از کتابخانه برای من و چند تن دیگر که شیفته بیان گرم و شیرینش بودیم، کلاس آموزش فلسفه گذاشت و چه چیزها که در این مدت نیاموختیم.....

چه قلب بزرگ و گرمی داشت این رفیق نادر. و چقدر با رفتنش قلبها به کینه طپید چون قلب من. پس از اعدام دسته اول رفقای بنجورد، برای شناساندن آنها به سایر زندانیان و به خاطر علاقه شدیدش به رفقاء به هر بهانه ای از آنها یاد می کرد و آن کاری را که ارگان مرکزی می بایست در بیرون انجام دهد، او در درون عمل می کرد و آنجا بود که من برای اولین بار با فداکاریها و ایمان و عشق این رفقاء آشنا شدم و امروز نیز هر گاه سرود توفان را زمزمه می کنم، تمامی وجودم به یاد او و سخنانش درباره رفقای بنجورد می لرزد. پس از اعدام رفیق اصغر پهلوان و دیگر رفقای بنجورد، اندوه پنهانی بر او مستولی گشته بود و باعث می شد که این رفیق در اوج حملات وحشیانه دشمن خلق بر پیکر استوارش در فکر حزیش باشد و آینده آن. در فکر رفقای خویش بود و همه گونه خطری را به جان می خرید تا با جمله حتی رفع خطر از وجود رفقاء کند و هنگامی که جلد نیمه شب با لباس مبدل به سراغش آمد و برای آخرین بار تهدید کرد و رفت، او خونسرد و آرام در وصیت نامه اش نوشت:

افتخار می کند که سرباز کوچکی از ارتش بیکران زحمتکشان بوده، افتخار می کند که در حزب آهنین کار آموزش دیده و در صفوف آن به مبارزه با ارتجاع و سرمایه داری ضد بشر پرداخته است. و تقاضا کرد که هدیه اش را، خون سرخ و گرمش را زحمتکشان همه دنیا بپذیرند.

.....آخرین روز نیز همه شور و غوغا بود، چه اشکها که بدن داغش از کینه را خیس نکرد و من تنها و مبهوت به او که آخرین گامهای هستی اش را مردانه و استوار برمی داشت، می نگریستم و فقط نگاهی و بدرودی و تنها سخنی که: "یادت باشد ما می رویم ولی شما باید ادامه دهید" و رفت، گرم و خونین و من باز هم او را نگریستم و خواندم:

مرغان پرکشیده توفان که روز مرگ

دریا و موج و صخره برایشان گریستند"

و چنین بود که رفیقمان را به بیدادگاه رژیم جلد سپردند. رفیق نادر رازی در بیدادگاه رژیم از ایدئولوژی خود، از خط مشی خود و از مردم ستمدیده ایران دفاع نمود. رفیق خطاب به رئیس بیدادگاه چنین گفت:

"مبارزه ما و شما دنیای نو و کهنه است. تاریخ توده ها و مبارزات طبقاتی به ما آموخته است که کهنه زوال یابنده و نو پیروز است. شما حافظ نظام کهنه هستید و به خیال خودتان با تیرباران من و امثال من خواهید توانست چند صبحی به حکومت ننگین خود ادامه دهید. آیا رفقای من داریوش انصاری، مسعود نائینان، اصغر پهلوان و شاهرخ اسفراینی که مرداد و شهریور به دست دژخیمان شما تیرباران شدند، با شما مبارزه مسلحانه کرده بودند؟ خیر، آنها اسلحه نداشتند ولی در عوص یک چیز قویتر از اسلحه داشتند و آنهم افکار مترقی و نوین آنها بود، آنها طرفدار روشنائی، طرفدار خورشید، یعنی طرفدار زحمتکشان، آنها صاحبان واقعی جهان بودند. آنها با تاریک اندیشی و با ظلم و ستم مبارزه می کردند. آنها دشمنان واقعی و سرسخت امپریالیستها بودند."

اتهام رفیق نادر دفاع از آزادی، عشق به مردم زحمتکش و ستمدیده ایران و جهان و دفاع از استقلال میهن عزیزمان ایران و عضویت در حزب پر افتخار کار ایران (توفان) بود.

رفیق نادر از خود دفاع نمی کرد، او از آرمانهای حزبی و مردم ستمدیده ایران دفاع می نمود. در بیدادگاه رفیق نادر و ۷ تن دیگر از زندانیان انقلابی بجنورد از جمله رفیق اصغر پهلوان محکوم به اعدام شدند. حکم در مورد آنان اجراء شد.

رژیم دیکتاتوری حاکم اعدام را به مدت ۵۰ روز اجراء نکرد تا با فشارهای روحی و جسمی بتواند عزم آهنین رفیق ما را در هم شکند. رژیم دو راه در مقابل رفیقمان گذاشت. این دو راه یکی اجرای حکم تیرباران و دیگری آمدن به تلویزیون و خیانت به آرمان خلق و "آزاد" شدن. رفیق نادر جواب رژیم را از اولین روز محکومیت داده و گفته بود که من تیر باران را انتخاب می کنم چون که مرگ با افتخار را بر زندگی ننگین که توأم با خیانت به خلق باشد ترجیح می دهم.

رفیق نادر وقتی رفقای حزبی را بدورد گفت در وصیت خود پیام داد که "جسد مرا به کوه های بجنورد کنار رفقایم داریوش و مسعود به خاک بسپارید تا رفقای حزبیم در هر زمانی که به کوه می روند مرا به یاد بیاورند." و در وصیت خود به همه اطمینان داد، "حزب ما چه من باشم و چه نباشم عادلانه خود را تا محو کامل امپریالیسم و ارتجاع و تا تحقق جامعه بی طبقه ادامه خواهد داد."

رفیق نادر در میدان تیرباران محکم و استوار فریاد سرخ را در شعار مرگ بر امپریالیسم، مرگ بر ارتجاع جاری ساخت و در خون پاک خویش غلتید. اما سرخی این شقایق خونین در آسمان آبی پایدارتر از همیشه به جاست. این خون سرخ نادر است که در نبض ها می تپد و این رزم سرخ نادر است که در بستر حزب جاریست تا موج خلق را به حرکت در آید و بساط امپریالیسم و مرتجعین را برچیند. نام رفیق به عنوان سمبل آزادی، سرلوحه شرف و پاکبختگی در دفتر حزب ما ثبت گشته است.

وصیت نامه رفیق نادر رازی

با دروهای فراوان به طبقه کارگر و توده های پرخروش خلق ایران
با سلامهای سرخ کمونیستی به رفقاء و هواداران حزبی
برای من مایه بسی افتخار و مباهات است که سرباز کوچکی در خدمت سپاه بیکران کارگران و زحمتکشان هستم.
برای من مایه بسی افتخار است که جزء کوچکی از ستاد پیشاهنگ طبقه کارگر ایران "حزب کار ایران" هستم. من افتخار می کنم که تحت رهبری حزب کار ایران در راه رهایی کارگران و زحمتکشان ایران از یوغ امپریالیسم و سرمایه داری و در نهایت آرمان والای سوسیالیسم و کمونیسم و خوشبختی تمامی توده های درد و رنج، مبارزه می کنم. من افتخار می کنم که در حزب کار ایران، ستاد پیشاهنگ طبقه کارگر ایران تربیت شدم و ایمان به رهایی طبقه کارگر و آرمان والای کمونیسم را آموختم.

همچنین آموختم که چگونه بی ارزش ترین چیز، یعنی جانم را در راه رسیدن به این آرمان مقدس هدیه می کنم.

پیروز باد مبارزات بی امان خلقهای ایران علیه امپریالیستها و سوسیال امپریالیستها!

پیروز باد مبارزات توده ها در راه دموکراسی و آزادی!

مرگ بر انحصارطلبی!

پیروز باد مبارزات طبقه کارگر علیه سرمایه داری!

زنده باد کمونیسم!

اعلامیه کمیته مرکزی حزب کارایران(توفان) تابستان ۱۳۹۰
برگرفته از کتاب مرغان پر کشیده توفان، یاد نامه جانباختگان توفانی

نقل از توفان الکترونیکی شماره ۵۹ نشریه الکترونیکی حزب کارایران خرداد ماه ۱۳۹۰